

از بنی امیه اندلس با فاطمیان هم دست گشتند ولی امویان اندلس هم بیکار نشستند و دوستی عده‌ای از بربرها را با پول خریدند، اقوام بربر دیانت اسلام را تا اواسط افریقا منتشر ساختند، همانقسم که ترکها این دین را تا هندوچین و آسیای مرکزی انتشار دادند. بربرها چنانکه گفته شد چندین بار اسلام آوردند و مرتد شدند اما همینکه در اسلام پایدار گشتند با اقوام مجاور حمله برده آنها را مسلمان ساختند.

عیدالله مهدی نخستین خلیفه فاطمی در اواخر قرن سوم هجری در افریقا قیام کرد و از همان موقع بربرها بکمک وی شتافتند و تا دیر زمانی با فاطمیان همراهی میکردند بخصوص قبایل صنهاجه، کتامه، هواره، که از دوستان فداکار فاطمیان شدند عیدالله مهدی که در سال ۲۹۷ بر مسند حکمرانی استقرار یافت ملازمان خاص خود را از بربرها برگزید، همین قسم القائم بامرالله پسر عیدالله (۳۲۲) والمنصور بنصرالله (۳۳۴) والمعز لدین الله (۳۴۱) با کمک بربرها مأمورین عباسی را از افریقا راندند و از هر جهت خلفای مزبور را تقویت کردند.

در زمان المعز لدین الله فاطمیان مصر را گشودند و شهر قاهره را ساخته به پایتخت تازه خود منتقل شدند.

اما العزیز بالله فرزند المعز مانند عباسیان عده زیادی ترك و دیلم استخدام کرد و آنان را بملازمت خویش اختصاص داد و مثل آن بود که برجان خویش از بربرها بی داشت این پیش آمد سبب شد که میان تركها و بربرها رقابت پدید آید تا آنکه العزیز بالله مرد و پسرش الحاکم بامرالله در سال ۳۸۶ بخلافت رسید و چون به بربرها علاقه مند بود آنان را مجدد پیش کشید و مقرر گردید ابن عمار کتامی بربری مقام وساطت (وزارت) داشته باشد.

ابن عمار طبیعتاً ترکان و دیلمان را اهد و بربر رنمای هم نژاد خود را که زمان العزیز عقب رفته بودند دوباره بکارهای مهم گماشت و بقدری درباره ملازمان غیر بربر بیداد کرد که بر جوان، صقلبی پیشوای ترکان و دیلمان بر ضد ابن عمار قیام نمود و او را برکنار ساخته خودش بمقام (وساطت) وزارت رسید و ترکان و دیلمان

را بکارهای مهم تعیین کرده ، بربرها را معزول نمود . در این اثناء الحاکم باهرالله در صدد قتل ابن عمار برآمد و بزودی فکر خود را عملی ساخت و نه تنها ابن عمار بلکه او و بسیاری از سران بربری را که ملازمان پدر و جدش بودند بقتل رسانید و همین اقدام وی پایه حکمرانی فاطمیان را متزلزل کرد ، و ترکان و دیلمان را بدون رقیب گزارد .

پس از الحاکم پسرش الظاهر لاعزاز دین الله خلیفه شد (۴۱۱) وی مردی عیاش و ترک دوست بود و در زمان خلافت وی بربرها بیش از پیش مضمحل شدند ، پس از الظاهر المستنصر در سال ۴۲۷ بخلافت رسید و چون مادرش کنیز سیاه زنگی بود غلامان سیاه را دور خود جمع کرد و از آنان هنگ مخصوصی تنظیم نمود که شماره اش بهزار میرسید در عین حال ترکان را نیز مینواخت و مقرب میساخت و خواه ناخواه میان ترکان و سیاهان اختلاف و زدخورد شدت داشت تا آنجا که خلیفه برای آرام ساختن آنان از شام کمک خواست و امیر الجیوش بدر الجمالی که اصلاً ارمنی بود از سوریه بمصر آمد و رجال دولت را کشته عده ای سپاهی ارمنی در مصر نگاهداشت و از آن به بعد ارمنی ها بجای بربری ها سرداران سپاه گشتند و دارای قدرت و نفوذ شدند . همان اوقات سلجوقیان بر عراق و فارس دست یافتند و حکومت آل بویه را منقرض ساختند و شیعیان شرق را سرکوب نمودند . سلجوقیان دسته ای از امرای سرداران خود را بنام اتابکان بفرمانداری ولایات تابعه فرستادند و چنانکه گفتیم این سرداران تدریجاً در محل فرمانروایی خود مستقل شدند و از آن جمله نورالدین زنگی که بر شام دست یافت . نورالدین زنگی والی شام دسته ای از سپاهیان کرد را برای تقویت حکومت خود استخدام کرده بود .

در میان این کردها دو مرد دلیر بنام نجم الدین ایوب و برادرش اسدالدین شیر- کوه بواسطه دلیری و مردانگی بسیار از سایر همگنان برتر گشتند و در سراسر شام شهرت زیاد یافتند . در آن هنگام (۵۵۵) عاضد بن یوسف فاطمی که مرد ناتوان بی اراده ای بود در مصر حکومت داشت . وزیران و بزرگان کشور از ضعف خلیفه استفاده کرده دست به پیدادزدند ، از طرفی با خود میجنگیدند از طرف دیگر بمردم ستم

میکردند و مملکت راروبخرا بی میکشاندند

در میان وزیران این خلیفه مردی بنام شاور بود که از همکاران خویش رنج بسیار میدید و برای انتقام و کینه جوئی از مصر بشام آمده و از نورالدین زنگی کمک خواست تا رقیبان خود را از میان بردارد. نورالدین از موقع استفاده کرده اسدالدین شیرکوه را با عده ای از مماليك به مصر فرستاد. و شاور را بوزارت رسانید، شاور هم متعهد شد که هر ساله يك سوم درآمد مصر را برای نورالدین بفرستد.

همان اوقات جنگ های صلیبی شدت داشت و نورالدین بیش از پیش در امور مصر مداخله کرده شیرکوه را از طرف خود در مصر مستقر نمود. یوسف بن نجم الدین برادر زاده شیرکوه همان صلاح الدین مشهور ایوبی است که با عموی خود به مصر آمد و بعدها یکی از حکمرانان نامی اسلام گشت. شیرکوه در سال ۵۶۴ در مصر مرد و پسر برادرش صلاح الدین جانشین او و نایب نورالدین زنگی گشت.

صلاح الدین ابتداء بنام وزارت خلیفه و نیابت نورالدین در مصر حکومت میکرد ولی چون مرد بلند همت جاه طلبی بود ضعف خلیفه را غنیمت شمرده ب فکر استقلال افتاد و پس از مرگ المعاضد بنام خلیفه عباسی در قاهره خطبه خوانده اسماً خلافت را از خاندان شیعی فاطمی بخاندان بنی عباس منتقل ساخت ولی در واقع خود حکمران مستقل آن کشور شد. صلاح الدین در جنگ های صلیبی فتوحات مهمی انجام داد بقسمی که تا کنون نام او در تاریخ آن جنگ ها معروف و مشهور است. صلاح الدین بیت المقدس را از صلیبیان باز پس گرفت و قلمرو خود را تا شام و بالاتر از آن امتداد داد و يك حکومت کردی سنی در آن حدود تشکیل داد که اسماً تابع خلفای عباسی و معناً مستقل بود.

صلاح الدین عده ای غلامان ترك و چرکس را مطابق معمول آن زمان بنام مملوك در سپاه خود استخدام کرد و همینکه خاندان ابوبی ضعیف شدند همین سپاهیان مملوك بر سراسر مصر دست یافتند و دودولت بنام مماليك بحری و مماليك برجی تشکیل دادند که اولی از ۶۴۸ تا ۷۹۲ و دومی از ۷۸۴ تا ۹۲۳ هجری حکومت کردند و هر دو حکومت (مماليك) بحسب ظاهر از خلفای بغداد تبعیت میکردند و همینکه در سال ۶۵۶ م فولها

ببغداد ریختند و مستعصم عباسی را کشتند بقیه خاندان بنی عباس از بغداد بمصر گریخته و به الملك الظاهر بیبرس حکمران مملوک مصر پناه بردند سلاطین ممالیک اسمأخود را تابع خلفای عباسی مقیم مصر میدانستند و از آنان برای خود بیعت می گرفتند، سرانجام در سال ۹۲۳ سلطان سلیم مصر را فتح کرد و المتوکل علی الله خلیفه عباسی آن روز را با کلیه آثار نبوی از قاهره باستانبول برد و باین ترتیب خلافت از خاندان عباسی به عثمانیان انتقال یافت که تا کنون (زمان تألیف کتاب) نیز باقی است .

دوره مغول و تاتار

انحلال ممالک اسلامی
از چنگیز ۶۰۳ تا
قیامور لنگ ۸۰۷ هجری

گفتیم که پس از ضعف و فساد دستگاه خلافت عباسی سپاهیان و خدمتگزاران بر امور مملکت مسلط شدند و روابط بغداد با ممالک اطراف رو به سستی گزارد و در واقع ممالک اسلامی تجزیه شده بدست ترکان و ایرانیان و کردان و عربها تقسیم گشت و در ظاهر همه آنان از خلیفه بغداد اطاعت داشتند تا آنکه دولت فاطمی پدید آمد و حتی آن اطاعت ظاهری و بیعت معمولی عباسی را هم در قلمرو خود از میان برد و علاوه بر مصر تا شام و سایر نقاط پیش آمد، ولی آن دولت هم مثل دولت عباسی دچار فساد و اختلال گشته پییری و انقراض گرائید و پیش از عباسیان سقوط کرد و حکومت کردی صلاح الدین ایوبی روی کار آمده ظاهراً بنام عباسیان بیعت گرفت.

اما دولت عباسی روز بروز ناتوانتر میشد و سلاطین سلجوقی در شام و عراق و فارس و ماوراءالنهر تا مدتی حکومت مطلقه داشتند. ولی آن موضوع هم دیری نپایید و ممالک سلجوقیان چنانکه گفتیم میان اتابکان تقسیم گشت.

پس از پایان قرن ششم هجری ممالک اسلامی بخصوص در شرق بحال تباهی افتاده بود، چه که سرداران ترک سلاطین سلجوقی برای غلبه بر یکدیگر غالب بلاد اسلامی را عرصه تاخت و تاز قرار دادند و خلافت عباسی در نهایت ناتوانی و بدبختی روزهای آخر خود را میگذراند، فقط فرمانروایان ترک و غیره برای استفاده از نام خلافت صورت ظاهر آن دستگاه پوسیده را نگاه میداشتند، در واقع سراسر جهان اسلام میان سه طایفه غیر عرب تقسیم شده بود: ترکان سلجوقی و سرداران آنها در مشرق و کردان ایوبی در مصر و شام و بربرها در افریقا و اندلس.

تنها پاره‌های امارت‌های کوچک عرب در یمن و نواحی دیگر برقرار مانده بود. این حکمرانان ترک و بربر و کرد فقط در یک موضوع باهم وحدت نظر داشتند و آن اینکه با وجود ناتوانی و بدبختی خلیفه عباسی بنام وی بیعت بگیرند و در ضمن بمنظور بودن سهم بیشتری از باقیمانده ممالک اسلامی بایکدیگر بجنگند.

دشمنان اسلام که از شمال و مغرب و مشرق این ضعف و ناتوانی و هرج و مرج مسلمانان را دیدند فرصت‌ها برای کینه‌جوئی و انتقام مناسب دانستند و از هر سه طرف بممالک اسلامی حمله آوردند. گرجی‌ها و ارمنی‌ها و لان‌ها از شمال هجوم آورده آنچه توانستند کشتند و بردند و اسیر گرفتند. غالباً این مهاجمین با سپاهیان فراوان (ده‌ها هزار) به آذربایجان و بلاد مجاور آذربایجان حمله می‌آوردند و عده زیادی را کشته هزاران اسیر می‌گرفتند؛ یعنی همان عملی را که عربها در اوایل کار خودشان نسبت به ارمنی‌ها و گرجی‌ها انجام داده بودند آنها تکرار می‌کردند؛ و با این فرق که ارمنی‌ها و گرجی‌ها نتوانستند مثل عرب‌ها در ممالک مورد حمله جای پا درست کنند و فقط بغارت و کشتار اکتفا می‌کردند.

از طرف مغرب فرنگیان (صلیبی‌ها) هجوم آور شدند و بعنوان اینکه قبر مقدس در فلسطین است بآن نواحی لشکر کشیده قسمتی از سوریه و فلسطین را فتح کردند و اگر باهم متحد میشدند قطعاً بیش از آن پیشرفت می‌کردند، اما اختلافات داخلی خود آنان مانع پیشرفت بیشتری گشت و اتفاقاً مرد دلیر با تدبیری بنام صلاح‌الدین ایوبی از میان مسلمانان برخاست و دست صلیبیان را کوتاه کرده با شمشیر و تدبیر آنها را از بیت المقدس راند - ۵۸۳ - و از آن موقع به بعد فرنگیان کاری از پیش نبردند.

اما از طرف شرق قوم تاتار یا مغول نیرومند و وحشی سلحشور بر ممالک اسلامی تاختند و سردار کاروان دلیری مانند چنگیز خان این قبایل وحشی جنگجورا از اواسط آسیا در اوایل قرن هفتم هجری بداخله ممالک اسلامی کشانید و چون مسلمانان در آن موقع مردی مثل صلاح‌الدین ایوبی نداشتند چنگیز خان توانست از مرزهای شرقی ممالک اسلامی تا حدود عراق را بگشاید و بعلاوه چین و هند را نیز مسخر سازد بقسمی که مساحت ممالک وی بچهارصد هزار میل مربع رسید.

مغول

مغول یا مغل تیره‌ای از تاتار هستند که در حوالی دریاچه بایکال در جنوب سیبری به اقامت دارند و از تاریخ باستانی آنان اطلاعات درستی در دست نیست. زیرا تا ظهور چنگیز خان (اوایل قرن هفتم هجری) نام و نشانی از آنها نبود و مانند سایر ایلات تاتار دور از شهرها ایام خود را بشکار و جنگ‌های داخلی و کوچ نشینی می‌گذراندند و میان ملتهای متمدن نام و نسبی از آنان وجود نداشت، حتی در زمان ظهور چنگیز شمارهٔ خیمه‌های آن ایل از ۴۰۰۰۰ تجاوز نمی‌کرد و اگر حداکثر سکنهٔ هر خیمه راده نفر حساب کنیم شمارهٔ همهٔ آنان چهار صد هزار نفر میشد. چنگیز خان با این عده کم (مغولهای وحشی) بممالک متمدن مجاور هجوم آورد و در مدتی کمتر از بیست سال تمام آن نواحی را مسخر نمود، همانطور که عربهای صحراگرد بر شهر نشین‌ها غلبه نمودند چون مسلمانان در موقع ظهور چنگیز بواسطهٔ عیاشی و تن پروری ناتوان و بی‌همت شده بودند و عیناً حال ایرانیان و رومیان پیش از حملهٔ عرب را داشتند و این حقیقت هم مسلم است که تاریخ تکرار میشود.

چنگیز خان

پدر چنگیز خان رئیس سیزده قبیله مغول بود و تحت نظر خان بزرگ تاتار بر مغولها حکومت میکرد. چنگیز در ۵۴۸ هجری بدینا آمد و ابتداءً او را تموچین نامیدند، تموچین چهارده ساله بود که پدرش مرد ورزسای قبایل مغول آن جوان چهارده ساله را خوار شمرده هر کدام برای خود مستقل شدند. اما تموچین بلند همت دلیر با همهٔ آن خانها جنگید و آنها را سر جایشان نشاند و از آن موقع رعب تموچین در دلها جا گرفت. تموچین در عین حال نسبت به خان بزرگ اظهار اطاعت میکرد، خان هم او را گرامی داشته منصب پدری را باو واگذار و دختر خود را بوی (به تموچین) داد.

تموچین اسب سواری، تیر اندازی و شمشیر زنی را بخوبی فرا گرفت و مرد دلیر و بردباری شد. و میتوانست سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی و درد و رنج را تا مدتی تحمل کند. تموچین مردان و یاران خود را نیز باین صفات عادت داد و آن مردان جنگجوی بردبار از جان و دل فرمانبرداری گشتند.

کم کم نام تموچین سرزبانها افتاد و جاه و مقامش پیش خان بزرگ بالا گرفت ، سایر امرای مغول و تاتار از این پیشرفت تموچین حسد بردند ولی تموچین خان بزرگ را بسرکوبی آنان وادار کرد . سرانجام امرای مغول برخان بزرگ شوریدند و خان از تموچین کمک خواست . تموچین در مدت کوتاهی همه آنها را دستگیر ساخته بیدترین طرزی کیفر داد تا آنجا که هفتاد نفر از امرای مزبور را در دیگ آب جوش آب پز کرد .

این سخت گیری و دلاوری تموچین پدر زنش را بیمناک ساخت تا آنجا که با تموچین بمخالفت برخاست . تموچین ابتداء با وی مسالمت میکرد اما همینکه چاره را ناچار دید بر پدر زن خویش تاختن آورده او را مغلوب ساخت و خودش خان خانان گشت و بر فراز تخت مغول نشست .

تموچین پس از آن با دیگران نیز جنگیده همه مخالفان را شکست داد ، امیران و سرداران وی بیش از پیش بفرمانده خود علاقه مند شدند و این پیروزی های ویرا در کنار رود (سلینکا) جشن گرفتند و تمام امیران و خوانین مغول در آن انجمن گرد آمدند و بساطی از نمک سیاه برای تموچین گسترده و فرمانده خود را که از همه آنان نیرومندتر بود روی آن بساط پیا داشتند و از آن بیعد آن بساط جزء آثار مقدس مغولان گشت ، آنگاه یکی از حاضرین که مرد پرهیزکار با نفوذی بود میان جمع برخاسته گفت : «ای تموچین همه نیروی تو از آسمان است ، آسمان دست تورا گرفته و بلندت کرده است ، اگر زیاده روی کنی مانند این نمک سیاه خواهی شد و یارانت تورا مثل هسته دور میاندازند .»

گفته این مغول ساده آزادی و دلیری عربها را در اوایل اسلام بیاد میآورد که آنان نیز همینطور ساده و آشکار بزرگان و خلفای خود را پند میدادند ، آنگاه هفت امیر تاتار تموچین را از جا بلند کرده روی تخت نشانند و او را پادشاه مغول خواندند . سپس پیرمردی که نزد مغولها مقدس و محترم محسوب میشد پیش آمده گفت : «ای برادران در خواب دیدم خدای آسمان بر تخت آتشین خود نشسته و ارواح پاکان اطراف او را احاطه کرده اند و خداوند مردم زمین را محاکمه کرده

آنان را ببنده گی مولای ما تموچین محکوم ساخت . «ومقرر داشت وی چنگیزخان»
پادشاه روی زمین باشد، بعد روبه تموچین کرده گفت :

« لیک ای پادشاه ، تو از این پس بفرمان خداوند چنگیزخان هستی . »
واز آنروز نام تموچین به چنگیزخان تبدیل یافت . همینکه وسایل کار از هر جهت
برای چنگیز فراهم آمد و سپاهیان وی منظم گشتند ، فکر جهانگیری بسرش افتاد
وابتداء، روبه مشرق آورده در چین تاخت و تاز کرد ، در آن ایام مغولها سالانه باجی
بامپراتور چین می پرداختند ولی ناگهان چنگیز از پرداخت آن خودداری نمود و این
خود بمنزله اعلان جنگ بود ، سپس چنگیز با سپاهیان انبوه دیوار عظیم چین را درهم
شکست و شهرهای چین را بیاد قتل و غارت داد . چینی ها که آنروز بیش از هر ملت
دیگر وسایل جنگی داشتند ، آتش یونانی بکار بردند (همان آتشی که یونانی ها در
جنگ با مسلمانان از آن استفاده کردند) و گلوله های باروت بر مغولان افکندند
و عجب آنکه مغولها از باروت و آتش یونانی شکست نخوردند ، بلکه پیشرفت خود را
تا بکن پایتخت چین ادامه دادند و تمام شهرهای شمالی آن کشور را گشودند .
این پیروزی ها چنگیز را دلیر ساخته ، از مشرق کشور خود بطرف مغرب یعنی ممالک
اسلامی متوجه شد .

چنانکه گفته شد ممالک اسلامی آن روز به منتهای ضعف و پیریشانی رسیده بود
و بکشورهای کوچک کرد و ترک و ایرانی تقسیم میشد و نزدیکترین کشور اسلامی به
مغولها بلاد خوارزم بود که علاء الدین خوارزمشاه از ترکان سلجوقی در آن نواحی
سلطنت داشت ، قلمرو حکمرانی علاء الدین در اواخر سلطنت وی تا قسمت آمده
عراق عجم ، سیستان ، کرمان ، طبرستان ، گرگان ، بلاد جبال ، خراسان ، فارس ،
ماوراءالنهر ، قسمتی از هند و قسمتی از افغانستان امتداد داشت . پسای تاخت وی
شهر خوارزم بود ، بآنجهت خوارزمشاه خوانده میشد . چنگیز با هفتصد هزار سپاهی
بطرف ترکستان هجوم آورده کشتار و غارتی راه انداخت که از شنیدن آن بدنها بلرزه
می افتاد .

چیزی که چنگیز را باین جنایات بزرگ واداشت واقعه ذیل بود که مختصراً

گفته میشود .

همینکه چنگیز بترکستان رسید دسته‌ای از بازرگانان ترک را با مقداری طلا بسمرقندوبخارا (از شهرهای ماوراءالنهر - ترکستان) فرستاد تا برای او جامه -



طلبة مسلمان چینی

هائی بخرند ؛ بازرگانان که بشهر آتوار (آخرین شهر سرحدی خوارزمیان و چنگیزخان) رسیدند فرماندار آن شهر مراتب را با اطلاع خوارزمشاه رسانید که بازرگانان مغول با مقداری طلا باینجا رسیده‌اند، خوارزمشاه هم دستور داد بازرگانان مغول را بکشند و طلاهای آنان را بردارند، فرماندار چنان کرد و تاجار مغول را

کشته طلاها را نزد خوارزمشاه فرستاد، خوارزمشاه طلاها را میان بازرگانان سمرقند و بخارا تقسیم کرد و بهایش را از آنها گرفت و عذرش آن بود که مغولها کاشغر و بلاساگون و سایر شهرهای ترکستان را مسخر ساخته‌اند و با سپاهیان وی (خوارزمشاه جنگیده‌اند، بنابراین باید با آنها قطع رابطه شود.

چنگیز که از کشته شدن یاران خود بدست فرماندار خوارزمشاه خبر شد از شدت خشم دیوانه گشت و نامه‌ای بعلاءالدین نوشت که تویاران مرا کشتی و طلاهای آنانرا گرفتی آماده جنگ باش که با سپاهی بیکران سروقت می‌آیم، آماده جنگ باش. خوارزمشاه آورنده نامه را کشت و فرستادگان دیگر چنگیز را ریش و سیل تراشیده نزد چنگیز فرستاد و برای او پیام داد که اگر بآخر دنیا پناه ببری سرانجام خود را بتو میرسانم و تو را مانند یارانت می‌کشم. فرستادگان چنگیز باریش و سیل تراشیده نزد چنگیز رفتند و آنچه واقع شده بود گفتند. خلاصه اینکه خوارزمشاه چنگیز و مغول را از روی نفهمی و بی‌اطلاعی ناچیز شمرد، همانطور که هر قل‌عربها را پست و حقیر دانست و بآنان توجهی نکرد و نامه مسلمانان را که برای او فرستاده بودند نادیده گرفت.

چنگیز همانطور که وعده داده بود عمل کرد و با تمام سپاهیان خویش بممالک اسلامی حمله آورده ابتداء ترکستان را زیر و زبر کرد و از آنجا بماوردای ترکستان بطرف مغرب هجوم برد و بهر شهر و آبادی که میرسید مردم آنرا میکشت، شهر را ویران می‌ساخت و خرابه‌هایی باقی گذاشته بشهر دیگر میتاخت. کشتار و غارتگری چنگیز و سپاهیانش طوری بود که در تاریخ بشریت سابقه نداشته است (۱) و از همین جا اختلاف عمده حملات و فتوحات عرب‌ها و مغولها معلوم میگردد. عربها هر جایی را که فتح میکردند مردم آنجا را در پناه خود نگاه میداشتند و تمدن آنان را گرفته از خود نیز چیزهایی بر آن می‌افزودند ولی مغولها مانند درندگان جز کشتن و سوزانیدن و غارت کردن هدفی نداشتند و چون فعلا منظور ما گفتگو از اخلاق و صفات چنگیز نیست لذا وارد آن مبحث نمیشویم. همینقدر میگوئیم که

۱ - بدبختانه جنگ بین الملل اول و جنگ اخیر و بکار بردن بمب اتمی در ژاپون کاری کرد که چنگیز در مقابل جنایات اخیر فرشته آسانی شده است. (مترجم)

چنگیز در مدت کوتاهی بیش از اسکندر مقدونی و ژولیوس قيصر روم، نادر پادشاه ایران و ناپلئون امپراطور فرانسه کشور گشائی کرد و کسی پیش از او و بعد از او موفق به چنان فتوحاتی نشده، باین معنی که اقیانوس کبیر تا دریای سیاه را بتصرف خود در آورد و میلیون ها چینی و افغانی و ایرانی و ترک و عرب و غیره را مطیع خویش ساخت. چنگیز خان که خواندن و نوشتن نمی توانست چنین ممالک بزرگی را گشود و بیشتر رجال وی مانند خودش بیسواد بودند. اما همانطور که عربهای بی اطلاع برای اداره امور ممالک تازه گشوده از ایرانیان و رومیان کمک گرفتند چنگیز هم از مسلمانانی که تابع او شده بودند برای تدوین قوانین و نظامات یاری جست. چنگیز در سال ۶۲۴ بسن ۷۶ سالگی مرد و مدت بیست و دو سال سلطنت کرد.

پس از مرگ چنگیز خان ممالک وسیع او مانند ارن پدری بعدادت معمول مغول میان چهار فرزندش بچهار قسمت تقسیم گشت و همان چهار قسمت بعدها بقسمت های دیگر تجزیه شد ولی چون تقسیمات اخیر مورد بحث مانیت از شرح آن صرف نظر نموده فقط تقسیمات چهار گانه اولی را ذکر میکنیم.

۱ - دولت اکتای	زانگاریا و غیره	از ۶۰۳ تا ۱۰۴۳
۲ - دولت تولی	بلاد مغول	از ۶۵۴ تا ۷۵۰
۳ - دولت جوجی	قبچاق و غیره	از ۶۲۱ تا ۹۰۷
۴ - دولت جغتای	ماوراءالنهر	از ۶۲۴ تا ۷۶۰

در واقع مهمترین حکومت مغول همان حکومت او کتای بود که بدست چنگیز تأسیس شد که با موضوع کلی ما ارتباطی ندارد، فقط دولت دوم مغول و فروعات آن یعنی شاخه هولاکو که با تاریخ اسلام مربوط میشود، موضوع بحث خواهد بود. هولاکو پسر تولی پسر چنگیز قسمتی از ممالک پدر را متصرف شده و در ۶۵۴ ممالک ایران را نیز ضمیمه قلمرو خود ساخت و دولتی تشکیل داد که بنام ایلخانیان یا مغولان ایران مشهور گشت هولاکو باقی مانده متصرفات خوارزمشاهیان را نیز تصرف کرده سپس بکاری دست زد که پدران او نکرده بودند، یعنی پس از تصرف ایران روبرو بغداد آورد.

در اواخر دولت عباسیان جنگ شیعه و سنی در بغداد شدت
هولاکو و سقوط بغداد یافت و سالی نمیگذشت که این دو دسته بجان هم نمی افتادند
 و ناچار مأمورین دولت آنها را اصلاح می دادند، اما چون حکومت در دست سنیان
 بود، شیعیان که در محله کرخ بغداد اقامت داشتند بیشتر صدمه می کشیدند و خواه
 ناخواه مجبور به تحمل بودند، با این همه دولت سنی عباسی پاره ای از رجال شیعه
 را بکارهای مهم می گماشت، از آن جمله در زمان المستعصم آخرین خلیفه عباسی
 (۶۵۶-۶۶۰) مؤید بن علقمی شیعی بمقام وزارت رسید و هر قدر مستعصم خلیفه سنی
 نادان و ناتوان و بی خرد بود ابن علقمی وزیر شیعی وی تدبیر و حیل و مکر داشت. در
 همان اوقات مطابق معمول باز هم جنگ سنی و شیعه در گرفت، ابوبکر پسر خلیفه
 که از سنیان معتصب بود (دوادار) سردار سپاه را مأمور ساخت که بر شیعیان بتازد. دوادار
 سپاهیان خلیفه را به محله کرخ فرستاد و آنان نیز نسبت بمردان و زنان شیعه همه نوع
 جنایت و بیشرافی مرتکب شدند. ابن علقمی از این کار زشت سنیان آزرده خاطر
 گشت و پنهانی به هولاکو نامه نوشته برادر خود را پیش وی فرستاد تا هر چه زودتر به
 بغداد بیاید و کار خلیفه و سنیان را بسازد، هولاکو هم مطابق نظر ابن علقمی با سپاه
 بسیار عازم بغداد شد، خلیفه تیره روز (دوادار) سردار خود را با سپاهیان موجود که
 بیش از دو هزار نفر نمیشدند بجلو گیری هولاکو فرستاد، در دو منزلی بغداد میان
 طرفین جنگی روی داده سپاهیان خلیفه مغلوب و پراکنده شدند.

اما هولاکو بطرف شرقی بغداد آمده یکی از سرداران خود را بسمت غربی
 فرستاد تا مقابل دارالخلافه فرود آید. معتصم تیره روز نمی دانست که ابن علقمی چه
 بلایی بر سر او آورده است، از روی بی خبری ابن علقمی را نزد هولاکو فرستاد تا در
 باره صلح با وی گفتگو کند، ابن علقمی برای اغفال خلیفه از نزد هولاکو باز آمده
 بوی گفت: همانطور که هولاکو سلطان روم را بسطنت خویش باقی گزارد تو را نیز
 بخلافت باز می گذارد و میل دارد دختر خود را به پسر تو (ابوبکر) بدهد. ابن علقمی
 خلیفه را تشویق نمود که برای اتمام مذاکرات شخصاً نزد هولاکو برود. خلیفه با
 بزرگان دولت بخدمت هولاکو رفت و در چادر مخصوصی وارد شد، سپس ابن علقمی
 فقیهان و رجال مهم بغداد را احضار کرده در چادر دیگر نشاند و همینکه جملگی

گرد آمدند هولاکو فرمانداد همه آنرا کشتند، سپس بدار الخلافه هجوم آوردند و جز کودکان هر کس را یافتند بقتل رساندند و مدت چهل روز قتل عام بغداد ادامه داشت و پس از آن هولاکو دست از کشتار برداشت و فرمان امان صادر کرد (۶۵۶ هجری) و از آن موقع خلافت عباسی در عراق بدست شیعیان علوی سقوط کرد و این



هولاکو در اطراف بغداد

همان اندیشه‌ای بود که منصور و مهدی و هرون از وزیران و سرداران شیعه داشتند و آنرا یکی پس از دیگری نابود ساختند، پس از این وقایع باقی مانده عباسیان که از چنگ جلادان هولاکو رهایی یافته بودند بمصر گریختند و در پناه ممالیک مصر (چنانکه گفته شد) چندی باقی ماندند.

اما هولاکو پس از تصرف پای تخت بزرگ اسلام بطمع افتاد که از عراق جلوتر برود لذا بطرف شام حمله کرد، پادشاهان ممالیک که آن موقع بعد از ایوبیان در آن نواحی حکومت داشتند هولاکو را بعقب راندند، او هم از فتح شام چشم پوشیده باز

گشت . وسعت ممالک هولاکو از چند تا شام امتداد داشت ، اما پس از مرگ او آن ممالک وسیع میان فرزندانش تقسیم گشت و در مدتی کم تر از یکقرن حکومت خاندان هولاکو دچار اختلال گشت (۶۵۴ - ۷۵۰) و سرانجام تیمور لنگ تمام متصرفات آنان را بچنگ آورد .

تیمور لنگ گر چه از خاندان چنگیز نیست ولی از همان

تیمور لنگ

تیره های مغول و تاتار می باشد . جد تیمور وزیر جوغتای پسر

چنگیز بود تیمور در سال ۷۳۶ بدنیآ آمد و در ایام جوانی جزء ملازمان دولت او کتای در ماوراءالنهر مشغول خدمت گشت تا آنکه بمقام وزارت رسیده بفرجهاینگیری افتاد محمود پادشاه ماوراءالنهر را مغلوب ساخت و مانند چنگیز بممالک مجاور حمله آورد ، ابتدا فارس را گشود و شهرهای آن نواحی را ببادقتل و غارت گرفت و در ظرف هفت سال خراسان و کرگان و مازندران و سیستان و افغانستان و فارس و آذربایجان و کردستان را مسخر کرد ، سپس بیفداد آمده آل جلایر را که پس از هولاکو در آنجا فرمانروا بودند از کار برکنار کرد ، آنگاه بطرف مشرق رو آورده به سمت هند رفت و کشمیر و دهلی را گرفت ، بعد با سیای صغیر متوجه شد و با ترکان عثمانی که در آنجا حکومت داشتند دست و پنجه نرم کرد و با یزید پادشاه عثمانی را اسیر و مغلوب ساخت . ۸۰۴ و تا شهر آنکارا پیش رفت و آخرین نقاط مرزی شام را متصرف شد . پادشاهان مصر با وی صلح کرده مطیع او شدند ، تیمور بعد از عازم فتح چین شد و قبل از آنکه بچین برسد در سال ۸۰۷ میان راه در گذشت و ممالکی را که گشوده بود بعد از مرگ وی بدست فرمانروایان نخستین افتاد ، زیرا وارثان تیمور لیاقت اداره آن ممالک وسیع را نداشتند و خود تیمور نیز فرصت نیافت که تشکیلاتی برای ممالک وسیع خود بدهد . خاندان وی تا سال ۹۰۶ در ماوراءالنهر حکومت داشتند . با مرگ تیمور لنگ دوره حکومت مغول و دوره اول تاریخ اسلام پایان می پذیرد .

دوره دوم

از ظهور عثمانیان تا امروز چنانکه ملاحظه شد مغولها نتوانستند در ممالک اسلامی دولت ثابتی تشکیل بدهند و طبعاً آثاری در تمدن اسلام باقی نگذارند آنها موقعی بممالک اسلامی حمله آوردند که مسلمانان بواسطه حملات فرنگیان، گرجیان، ارمنیها، لانها بمنتهای ضعف رسیده بودند. مغولها در چنان روزگار سیاهی بر مسلمانان تاختند و خلافت عباسی را در بغداد بر انداختند و ممالک اسلامی را بحال احتضار گزاردند و تا چندی کسی از میان مسلمانان بر نخاست که پراکندگی آنها را جمع آوری کند تا آنکه سلاطین عثمانی از طرفی و سلاطین صفوی از طرف دیگر ظهور کرده حکومت‌های اسلامی جدید سنی و شیعی را تشکیل دادند و از آن موقع دوره دوم تاریخ اسلام آغاز گردید.

موقعی که تاتار در اوایل قرن نهم هجری از ممالک اسلامی باز گشتند سلاطین ممالیک در مصر حکومت داشتند و برای بدست آوردن قدرت بیشتر با یکدیگر کشمکش میکردند و دسته‌ای از ایوبیان و دسته‌ای از ممالیک در پاره‌ای نقاط شام حکومت می نمودند و در واقع هر شهری بدست شخص یا نفوذی اداره میشد و امرای ایلیخانی، آل جلایر، مظفریان، قراقوبینلو، تیموریان، و غیره در عراق و فارس و بین النهرین باهم جنگ داشتند. ماوراءالنهر و افغانستان بدست مغولهای تیموری بود و عثمانیان و بقایای سلجوقیان در آسیای صغیر بسر و مغز هم میکوفتند.

اتابکان و تاتار در قسمت دیگر از ممالک شرق، بچنگ و گریز مشغول بودند شمال افریقا میان فرمانروایان حفصی و مرینی تقسیم شده و سراسر اندلس بدست فرنگیان افتاده بود. فقط یک حکومت کوچک اسلامی بنام آل نصر در غرناطه وجود

داشت و خود شبه جزیره عربستان بدست عده‌ای از امرای محلی بطور ملوک الطوائف
داره میشد و شگفت آنکه تمام این امارت‌های ناتوان و فاسد اسلامی اسم از خلیفه
عباسی مقیم مصر اطاعت داشتند و ظاهراً با وی بیعت میکردند. در چنین موقعی
عثمانیان قیام کردند و هنگامی که اسلامیان احتیاج بیک حکومت مرکزی مقتدر
داشتند حکومت مقتدری برای آنان تشکیل دادند و شهر قسطنطنیه را که مکرر
مسلمان بتصد تسخیر آن رو آورده بودند و از پشت دروازه آن نومید بر گشته
بودند بنام اسلام گشودند و با بزرگترین پادشاهان اروپا جنگ کرده آنان را از
هنگری راندند و شهر وین پایتخت هنگری را محاصره کردند و از آرشیدوک
فردینان جزیه گرفتند و دریای مدیترانه را پیموده تا کرانه اسپانیا رفتند و اروپا را
بلرزه در آوردند. آنگاه بمشرق رو آوردند و عراق را مسخر ساختند و بسمت
جنوب غربی حمله آورده شام و مصر را گرفتند و عباسیان را که در مصر بودند
بر انداختند و چنانکه گفته شد خلافت اسمی عباسی را نیز ملغی نمودند.

در زمان سلطان سلیمان عثمانی وسعت ممالک عثمانیان از بوداپست در کنار رود
تون تا اسوان و کرانه نیل از رود فرات تا تنگه جبل الطارق امتداد یافت (۹۲۶-
۹۷۴) تمام ممالک غربی اسلامی بتصرف دولت عثمانی در آمد. عثمانیان خلافت
و سلطنت را توأم ساختند و از آنرو دوام و بقای خود را مستحکم نمودند و برعکس
عباسیان شالوده حکومت خویش را به بهترین طرز استوار کردند و همین موضوع
توأم ساختن خلافت و سلطنت سبب شد که حکومت عثمانیان بیش از سایر دولت-
های اسلامی دوام یابد در صورتیکه حکومت عباسیان پس از قرن سوم هجری اسم
بی معنی بود.

در همان ایام پادشاهان صفوی در ایران برخاسته دولت شیعی اسلامی بزرگی
تشکیل دادند و تمام شیعیان را در زیر پرچم یک حکومت شیعی در آوردند، سپس
قاجاریه جای آنان را گرفتند که تاکنون نیز باقی هستند و اکنون دو دولت اسلامی

بزرگ یکی در شمال و مغرب بنام سلاطین سنی عثمانی و دیگری دولت شیعی قاجار در مشرق ممالک اسلامی وجود دارد و چون مطالعه در سیاست و اوضاع سیاسی این دو دولت موضوع بحث این کتاب نیست چیزی در آن باره نمیگوئیم. (۱)

پایان جلد چهارم

۱- اوضاع ممالک اسلامی در زمان تألیف کتاب تاریخ تمدن اسلامی (۱۹۰۵ میلادی) چنان بود که جرجی زیدان نگاشته است، ولی از آن تاریخ به بعد که قریب نیم قرن میشود تغییرات مهمی در اوضاع ممالک اسلامی روی داده، سلسله قاجاریه در ایران و سلسله عثمانیان در ترکیه منقرض گشت و دو امپراتوری سنی و شیعی اسلامی بحال جزیره و تفکیک افتاد، قسمتی از آن ممالک بصورت مستمره سرخ تصرف روسها باقی ماند (ترکستان و قفقاز) قسمت دیگر مانند پاکستان صورت نیمه استقلال پیدا کرد، در فلسطین مسلمانان با کمک روس و انگلیس و آمریکا یک دولت یهود تشکیل یافت، سایر ممالک اسلامی بقطعات کوچک و بزرگ و مستقل و نیمه مستقل و مستعمره و غیر مستعمره در آمد، که یکی از آن ممالک اسلامی شیخ نشین مستقل است: کویت دارای یک شیخ مستقل است! و قریب سیصد هزار جمعیت است! . مترجم

۲۲۱، ۲۱، ۲۰۹، ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۶۷
 ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۴۲، ۲۳۵
 ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱
 ۲۷۶، ۲۷۲، ۲۷۱
 امین ۶، ۵۷، ۷۵، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 ۱۹۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۱
 اردن ۱۳۵، ۷۵
 انیس ۸۹، ۹۰
 اروپا ۲۸۸، ۲۶۵
 اردشیر ۹۲
 استامبول ۹۳-۲۷۵، ۱۱۹
 اراك ۱۷۶
 امیه ۹۵
 اشیلیه ۲۶۴
 اشرس ۹۶
 انجیل ۱۱۶
 ادريس ۲۶۶
 اسمعیل ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۸۲، ۲۰۷
 انطاکیه ۱۳۸
 اسدالدین ۲۷۳
 اکبر ۱۶۹
 اسکندر ۱۸۲
 اسحق ۱۹۵
 انوشروان ۲۱۱
 اشروسنه ۲۱۱، ۲۱۱
 اشتر ۶۶
 افشین ۲۱۳
 استیفان ۲۲۰
 امین الدوله ۲۰۱
 ام موسی ۲۲۴
 افغانستان ۲۸۷، ۲۸۰، ۲۳۵
 اربل ۲۳۷
 امرتسار ۱
 ارمنستان ۲۳۸، ۲۳۷
 ارزن ۲۳۹

ابوصفر ۵۶
 ابوعلی ۵۷
 ابوموسی ۵۷
 ابونافع ۵۷
 ابوسلمه ۱۹۰، ۱۴۷
 ابوسفیان ۹۱، ۶۰
 ابوطالب ۲۰۸، ۱۹۰، ۸۵، ۶۰
 ابوعبیده ۱۸۱، ۱۱۸
 ابوالولید ۱۲۴، ۱۱۳
 ابوالفرج ۱۳۴
 ابومسلم ۱۴۳، ۱۲۱، ۶۵، ۱۴۶، ۱۴۷
 ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۳، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸
 ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۳
 ۲۵۹
 ابومسلمه ۱۴۲
 ابوهاشم ۱۴۶، ۱۴۱
 ابوالساج ۲۱۶
 ابوعلی ۲۳۸
 ابوصباح ۲۵۹
 ابومریم ۲۰
 ابولهب ۱۳
 ابومعشر ۲۵
 احمد ۲۶۸، ۱۷۳
 ازهر ۲۰۰، ۲۶۹
 احد ۶۰
 اخنفت ۹۱، ۷۲، ۴۲
 اخطل ۱۳۳، ۴۲
 اصفهان ۹۹، ۴۴
 اهواز ۳۷
 افریقا ۹، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۶۷، ۶۷
 ۲۴۰، ۲۲۹، ۲۲۱، ۲۱۰، ۱۹۹، ۱۱۸
 ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۸
 ۲۷۶
 اندلس ۱۴۹، ۱۲۴، ۱۱۸، ۶۷، ۵۶، ۵۲، ۷

استخر ۲۵

اسوان ۲۸۸

اوکتای ۲۸۳

امرؤ القیس ۲۹

ایران ۲۰۶، ۱۹۵، ۷۶، ۴۹، ۴۷، ۱۵، ۹

۲۸۳، ۲۶۷

ب

بابک ۲۱۵

بالکان ۱۰

باب الذهب ۱۷۷

بشینه ۲۵

بخاری ۲۸، ۲۸۱، ۲۷۰

بحرین ۱۱۴، ۵۱، ۱۵

بختیشوع ۱۷۳، ۱۷۱

بربره ۲۵

بشار ۱۸۲، ۲۲

بزرگ بر ۹۷

بدر ۲۵۹، ۲۵۸، ۱۳۰، ۶۱، ۳۹، ۲۶

۲۷۳

برجوان ۲۷۲، ۲۲۱

بطیک ۱۱۸

بصره ۷۵، ۶۵، ۴۶، ۴۵، ۳۲، ۲۸، ۲۰، ۱۵

۷۸، ۹۹، ۷۸، ۷۶

بغداد ۱۸، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۷۰، ۱۶۸

۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۳، ۹، ۱۸۵

۲۱۶، ۲۱۲، ۲، ۴، ۲۰، ۳، ۲۰، ۲، ۲۰، ۱

۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۸، ۲۳۰

۲۷۵، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۵۵، ۲۵۰

۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳

بلقیس ۱۲

بین النهرین ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۴۷

بوداپست ۲۸۸

بنی سلیم ۵۱

بیت المقدس ۱۶۵

ت

تبرک ۱۱۵

ترکستان ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۰۶، ۱۰

۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۸۰، ۲۸۱

۲۸۲

توجین ۲۸، ۲۷۹، ۲۷۸

تعمیم ۴۸

تهران ۱

توراة ۱۱۵

ج

جبل طارق ۲۸۸، ۲۵۷

جبرائیل ۲۰۴

جبیر ۱۱۰

جعفر ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۳۵، ۵۳

۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵

۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۳

جعد ۱۷۵، ۱۷۴

جهاگیر ۱۷۰

جیحون ۲۳۵، ۲۱۴

جوهر ۲۶۸، ۲۲۱

جوجی ۲۸۳

جوغتای ۲۸۶، ۲۸۳

چ

چنگیز ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۷۶، ۴

چین ۲۸۶، ۲۸، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۱۰

۲۸۶

ح

حاکم ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۱۶۵، ۱۶۳

حانم ۲۰۷

حبابه ۱۳۵

حبه ۲۷، ۲۲، ۱۲

حجاج ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۶، ۷۹

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۰۸

خسرو ۱۹۷	حجة الوداع ۱۸۱
خیزران ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳	حجاز ۱۰۳ ، ۸۵ ، ۷۹ ، ۷۷ ، ۷۶ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۱
خوارزم ۲۳۷ ، ۱۸۰	حسان ۲۴
خوارزمشاه ۲۸۱	حران ۱۲۷
ح	حرت ۱۷۹
حانوب ۲۶۰	حسن ۱۴۰ ، ۷ ، ۷۷ ، ۶۴ ، ۵۱
داود ۱۱۰	۲۲۴ ، ۲۶۸ ، ۲۵۵ ، ۲۱۸ ، ۱۴۳
دانیلوف ۱	حنوبه ۲۳۸
دمشق ۷۵ ، ۷۸ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۱۰۸	حسین ۱۱۱ ، ۱۰۴ ، ۸۸ ، ۸۷ ، ۷۷
دیزابول ۲۱۱	۲۰۳ ، ۱۵۰ ، ۱۴۴ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹
دهلی ۹۰	۲۶۸ ، ۲۶۷ ، ۲۵۵ ، ۲۲۵
دیاریبکر ۲۳۸	حنظله ۳
دینور ۲۳۸	حضر موت ۱۲
دبلم ۱۹۳	حکم ۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۲۵۹ ، ۵۵
ذ	حماد ۵۶
ذکاء الملک ۸	حنین ۴۳
ذوالکلاع ۲۳	حص ۱۶۳ ، ۸۳ ، ۷۵
ز	حوف ۵۰
راحی ۲۲۵	حلب ۲۵۲
راذوبه ۲۷۴	خ
رصافه ۱۷۹	خاله ۱۰۲ ، ۹۰ ، ۹۵ ، ۶۷ ، ۵۶ ، ۴۳ ، ۴۲
رضا ۶	۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۴۰ ، ۱۳۲ ، ۱۱۸
رضی ۱۶۹ ، ۶۸	خاقان ۲۲۸ ، ۲۱۱
ربیع ۱۷۱ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۲۶	خراسان ۹۶ ، ۹۵ ، ۶۷ ، ۵۳ ، ۴۳
روم ۲۷ ، ۳۶ ، ۸۴ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸	۱۴۱ ، ۱۳۸ ، ۱۱۲ ، ۹۸ ، ۹۷
۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۹۰ ، ۲۳۶	۱۵۰ ، ۱۴۷ ، ۱۴۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۲
روحاء ۱۱۳	۱۹۰ ، ۱۸۷ ، ۱۸۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۸
رومیس ۲۱۰	۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۶ ، ۱۹۴ ، ۱۹۲
ری ۲۵۱	۲۸۰ ، ۲۳۹ ، ۲۱۵ ، ۲۰۱
ز	خبیر ۶۶ ، ۳۴
زافکار یا ۲۸۳	خز ۲۲۴
زبیده ۱۷ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰	خوزستان ۲۱۴ ، ۵۷ ، ۳۷
زبیر ۷۷ ، ۱۴۰	

سیرتہ ۲۲۴ ، ۲۷۸
 سودان ۲۵۷
 سلجوق ۲۳۵
 سورہ ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷
 سلیم ۲۵ ، ۲۵۱ ، ۲۷۵
 سلطنت ۲۵۰
 شام ۴ ، ۱۲ ، ۲۵ ، ۴۶ ، ۴۸
 ۴۹ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۶
 ۳۷ ، ۳۸ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۶ ، ۷۷
 ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶
 ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸
 ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۶ ، ۱۵۱ ، ۱۷۴
 ۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۱۹۹ ، ۲۰۹ ، ۲۲۱
 ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۷ ، ۲۵۲
 ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۶ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴
 ۲۷۶ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸
 شاور ۲۷۴
 شاہک ۲۲۳
 شامجہان ۱۶۹
 شاپور ۱۴ ، ۱۵
 شملہ ۱۳۲
 شغیر ۲۲۱
 شہج ۴۴
 شیروان ۱۸۷

ص

صلاح الدین ۸ ، ۲۲۱ ، ۲۳۹ ، ۲۴۹
 ۲۵۶ ، ۲۷۴ ، ۲۷۷
 صیفہ ۱۱۴
 صنعاء ۱۰ ، ۲۸
 صفین ۳۹ ، ۶۲ ، ۶۶ ، ۸۳ ، ۸۹
 صمصامہ ۸۱
 صہا ۸۹

ط

طالوت ۱۷۴

زینب ۱۸۹
 زیباد ۲۰ ، ۲۲ ، ۶۳ ، ۸۰ ، ۱۰۳
 ۱۰۴
 زید ۷۳ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۲۰۶
 زین العابدین ۱۱۳
 ژ
 ژوقیوس ۲۸۳

س

سامراء ۶
 سباء ۱۲
 سعید ۶
 سمد ۵۷ ، ۱۱۸ ، ۲۴۲
 سبہ ۲۰
 سیاب ۶۷ ، ۱۰۱
 سینان ۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۲۸۶
 سالہ ۲۰۶
 سدید ۶۸ ، ۱۱۱ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹
 سفاح ۶۸ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶
 ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۹۰ ، ۲۵۷
 ۲۵۹
 سلیمان ۶۱ ، ۹۰ ، ۹۶ ، ۱۰۹ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۲۰۷
 ۲۴۰ ، ۲۸۸
 سرخس ۲۰۲
 سرفوسہ ۲۶۴
 سمرہ ۷۲
 سمرقند ۲۶۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲
 سلمان ۱۰۳
 سلانہ ۱۱۴ ، ۱۳۵
 سراج الملوک ۱۲۱
 سلیمان آباد ۱۷۶
 سلطان حسن ۱۷۹
 سمل ۱۸۱
 سبیل ۲۲۳
 سیف الدولہ ۲۵۲

۸۵، ۷۴، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۶۷، ۵۲
 ۱۱۸، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱، ۳، ۹۵، ۹۲
 ۱۷۱، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۲۷، ۱۱۹
 ۲۰، ۹۲، ۱، ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۷۴، ۱۷۲
 ۲۵۲، ۲۴۰، ۲۳۶، ۲۱۳، ۲۱۲
 ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵
 ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۷۶
 علان ۱۸۱

علی، ۵، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۶۰، ۶
 ۸۰، ۷۹، ۷۶، ۶۶، ۶۳، ۶۱
 ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۹۲، ۱۰۵، ۱
 ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۳۱
 ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۳
 ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۰۰
 ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۶۷
 عمر، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۳
 ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۶۲
 ۶۳، ۶۷، ۷۶، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۷
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۸
 ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۵
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۳۵
 ۱۵۱، ۲۴۶
 عزیز ۵۰
 غنیه ۱۸۱

عمر و ۱۱، ۲۱، ۳۷، ۴۱، ۴۱، ۵۲، ۶۲، ۶۳، ۷۷
 ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۶
 ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۴۰
 ۲۷۰

عقیل ۸۱

عموری ۵۲

عفان ۹۲

عمار ۸۳

عرفات ۸۵

عقبه ۱۱۶

طابع ۱۵۱

طایف ۱۳، ۲۰، ۲۴، ۲۸

طبرستان ۲۵۵

طاهر ۵۷، ۲۷۱

طغرل ۲۵۱

طورسینا ۱۱۹

طوس ۹۰، ۲۰۰، ۲۱۸

ظ

ظاهر ۲۷۲، ۲۷۵

ع

عبد القیس ۱۱۴

عالیه ۱۹۰

عامر ۵۷، ۹۲

عایشه ۲۵، ۱۶۵

عبدالله ۱۳۱، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۳۹

عبدالرحمن ۸۱، ۸۳، ۱۰۵، ۱۴۸

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰

عبدالله ۴۵، ۵۳، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۲

۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲

۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۴۴

عثمان ۱۷، ۱۹، ۴۷، ۵۲، ۶۱، ۶۵

۶۶، ۶۷، ۷۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۸

۱۷۹، ۲۴۵، ۲۴۶

عبدالمطلب ۴۷

عیدمناف ۶۰

عبدالمطلب ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۴، ۹۵

۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷

۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳

عباس ۱۱۰

عباسه ۱۹۷

عراق ۱۴، ۱۲، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۵

۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

کوفه ۵، ۲۸، ۳۴، ۴۶، ۷۶، ۷۵

۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۸

۱۴۲، ۱۳۸

کرمان ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۸۰

کردستان ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۸۶

س

سرکان ۲۸۰، ۲۸۶

ل

لاهور ۱۱۲

لیت ۱۰۹

م

مارکلیوت ۱

مازندران ۲۸۶

محرز ۵۵

مروان ۵۶، ۸۷، ۱۳۹، ۱۴۲

۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۸، ۲۰۸

مالک ۲۵، ۸۳، ۱۴۵، ۱۴۶

۲۵۹، ۲۷۰

محمد ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۸، ۸۷

۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹

۱۸۲، ۱۹۳، ۲۰۹

مأمون ۶، ۱۷، ۵۷، ۷۵، ۱۷۵

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲

۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۶۳

محمد علی ۱۰۷، ۲۵۷

مسلم ۱۰۸، ۱۸۴

مفریزی ۱۳۳

میسی ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰

۱۷۲، ۱۷۳

مکاظ ۷۵

ن

غرناطه ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۷

ف

فارس ۳۷، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۳۸

۱۴۳، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۳۵

۲۳۶، ۲۳۷، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۶

فاطمه ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳

فسطاط ۴۶، ۷۶، ۵۰

فلسطین ۷۵، ۲۷۷

فرغانه ۲۱۱، ۲۱۲

فریدون ۱۱۹

فرات ۱۳۳، ۷۵

فضل ۱۸۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷

۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴

ق

قائم ۲۵۱، ۲۷۲

قاهره ۹۸، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۴

قاسم ۱۶۸

قارسیه ۳۹، ۸۹

قشم ۱۰۵، ۱۷۸

قران ۲۶، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۵

۱۷۴، ۱۷۵، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹

قونیه ۱۶، ۵۸

قلزم ۸۳

قسطنطنیه ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۸۸

ک

کربلا ۱۰۸، ۲۰۳

کعبه ۱۳، ۲۸

کلند ۲۷